

Short Stories with Peter: The Banyan Deer

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

75 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter, from Your English Toolbox.

به «Short Stories with Peter» از Your English Toolbox خوش آمدید.

Today, The Banyan Deer, a tale of compassion from the Indian Jataka tradition.

امروز «گوزن بانیان» را می‌شنوید، داستانی درباره مهربانی از سنت هندی جاتاکا.

This is an original, abridged adaptation for English learners, based on the story retold by Ellen C. Babbitt in nineteen twelve.

این اقتباسی تازه و کوتاه‌شده برای زبان‌آموزان انگلیسی است که بر پایه بازگویی ال سی بیت در سال ۱۹۱۲ نوشته شده است.

It includes a threat to animals but no graphic scene.

در داستان جان حیوانات تهدید می‌شود، اما هیچ صحنه خشونت‌آمیز آشکاری ندارد.

Listen for the moment when one character decides that another life matters as much as his own.

به لحظه‌ای توجه کنید که شخصیتی تصمیم می‌گیرد جان دیگری به اندازه جان خودش ارزش دارد.

Long ago, two herds of deer lived in a green forest beside a city.

سال‌ها پیش، دو گله گوزن در جنگلی سبز کنار یک شهر زندگی می‌کردند.

One herd followed a beautiful golden deer, known as the Banyan Deer.

یکی از گله‌ها از گوزن طلایی زیبایی به نام گوزن بانیان پیروی می‌کرد.

The other herd followed a different leader.

گله دیگر رهبر دیگری داشت.

But the human king of the city loved to hunt.

اما پادشاه شهر عاشق شکار بود.

They built a large park with grass and water, then drove both herds through its gate.

آن‌ها پارک بزرگی با علف و آب ساختند و سپس هر دو گله را از دروازه به داخل آن راندند.

The gate closed behind the deer.

دروازه پشت سر گوزن‌ها بسته شد.



We cannot go back to the forest?

نمی‌توانیم به جنگل برگردیم؟

Stay close to the young ones.

نزدیک بچه‌ها بمان.

When the human king came to see the park, the golden deer caught his eye.

وقتی پادشاه برای دیدن پارک آمد، گوزن طلایی توجهش را جلب کرد.

That deer is extraordinary.

آن گوزن فوق‌العاده است.

No one is to harm either herd leader.

هیچ‌کس نباید به هیچ‌یک از رهبران دو گله آسیب بزند.

The two leaders were safe, but the rest of the deer were not.

دو رهبر در امان بودند، اما بقیه گوزن‌ها نبودند.

Whenever hunters entered, frightened animals ran in every direction.

هر بار که شکارچیان وارد می‌شدند، حیوانات ترسیده در همه جهت‌ها می‌دویدند.

The Banyan Deer looked for a way to reduce their suffering.

گوزن بانیان به دنبال راهی بود تا رنج آن‌ها را کاهش دهد.

He spoke to the leader of the other herd.

او با رهبر گله دیگر صحبت کرد.

If one deer goes forward each day, the others will not be injured in the chase.

اگر هر روز یک گوزن جلو برود، بقیه در جریان تعقیب آسیب نمی‌بینند.

Each day, one herd and then the other took a turn.

هر روز نوبت یکی از گله‌ها و بعد گله دیگر می‌شد.

The sound of the gate became a sound every deer feared.

صدای دروازه به صدایی تبدیل شد که همه گوزن‌ها از آن می‌ترسیدند.

Then the turn fell to a mother from the other herd.

سپس نوبت به مادری از گله دیگر رسید.

Her little one was still too young to live without her.

بچه‌اش هنوز آن‌قدر کوچک بود که نمی‌توانست بدون مادرش زنده بماند.

Please let someone take my turn until my child is older.

لطفاً بگذار تا وقتی بچه‌ام بزرگ‌تر شود، کس دیگری نوبت مرا بگیرد.



Her own leader refused.

رهبر خود او نپذیرفت.

He said the rule had to be the same for everyone.

او گفت که قانون باید برای همه یکسان باشد.

The mother crossed the park and found the golden Banyan Deer beside the river.

مادر از پارک گذشت و گوزن طلایی بانیان را کنار رودخانه پیدا کرد.

I know you cannot change the rule.

می‌دانم که نمی‌توانی قانون را عوض کنی.

But my little one needs me.

اما بچه‌ام به من نیاز دارد.

The Banyan Deer listened without speaking.

گوزن بانیان بی‌آنکه حرفی بزند گوش داد.

He also could not turn away from her fear.

او نمی‌توانست به ترس آن مادر بی‌اعتنا بماند.

Go back to your child.

برگرد پیش بچه‌ات.

I will go in your place.

من به جای تو می‌روم.

At sunrise, the golden deer walked alone across the wet grass.

در طلوع آفتاب، گوزن طلایی به تنهایی روی علف‌های مرطوب راه می‌رفت.

He waited where the chosen deer was expected.

او در جایی منتظر ماند که گوزن برگزیده باید حاضر می‌شد.

When the royal cook arrived, he stopped in surprise.

وقتی آشپز سلطنتی رسید، با تعجب توقف کرد.

The cook ran to the palace, and the human king came at once.

آشپز به قصر دوید و پادشاه انسان بلافاصله آمد.

Why are you here?

چرا اینجا هستی؟

I promised to protect you.

قول داده بودم از تو محافظت کنم.



A mother was chosen today.

امروز مادری انتخاب شد.

Her child cannot survive without her.

بچه اش بدون او زنده نمی ماند.

I could not ask another deer to take her place, so I came myself.

نمی توانستم از گوزن دیگری بخواهم به جای او برود، پس خودم آمدم.

For a moment, the king said nothing.

پادشاه لحظه ای سکوت کرد.

He looked at the golden deer, then at the mother waiting far away with her child.

او به گوزن طلایی نگاه کرد، سپس به مادری که دورتر همراه بچه اش منتظر بود.

Stand up.

بلند شو.

You and the mother are safe.

تو و آن مادر در امانید.

The golden deer did not move.

گوزن طلایی تکان نخورد.

And what about the other deer?

پس بقیه گوزن ها چه ؟

The king lowered his eyes.

پادشاه نگاهش را پایین انداخت.

You are right.

حق با توست.

I will stop hunting them, in the park and in the forest.

دیگر نه در پارک و نه در جنگل آن ها را شکار نخواهم کرد.

The gate opened, and the deer went back among the trees.

دروازه باز شد و گوزن ها دوباره میان درختان رفتند.

The mother walked beside her child.

مادر در کنار فرزندش راه می رفت.

The Banyan Deer stayed close enough to see them reach the river.

گوزن بانیان آن قدر نزدیک ماند که دید آن ها به رودخانه رسیدند.



His courage had saved more than one life because he had asked the king to see every life.

شجاعت او بیش از یک جان را نجات داده بود، چون از پادشاه خواسته بود ارزش جان همه را ببیند.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let's dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید به زبان داستان بپردازیم و چند عبارت مهم آن را بررسی کنیم.

First, take someone's place means to do something instead of that person.

اول، «take someone's place» یعنی کاری را به جای شخص دیگری انجام دادن.

The Banyan Deer took the mother's place when her turn came.

گوزن بانیان وقتی نوبت مادر رسید، به جای او رفت.

At work, you might say, I can take your place at the meeting.

در محل کار ممکن است بگویید: «می‌توانم در جلسه به جای تو حاضر شوم».

Second, turn away from can mean to refuse to help or face something difficult.

دوم، «turn away from» می‌تواند به معنی خودداری از کمک یا روبه‌رو شدن با چیزی دشوار باشد.

The deer could not turn away from the mother's fear.

گوزن نمی‌توانست به ترس مادر بی‌اعتنا بماند.

You might say, She did not turn away from a friend in trouble.

مثلا می‌توانید بگویید: «او به دوستش که گرفتار بود پشت نکرد».

Third, stand up for someone means to defend a person who needs support.

سوم، «stand up for someone» یعنی از کسی که به حمایت نیاز دارد دفاع کردن.

The golden deer stood up for a mother, and then for both herds.

گوزن طلایی ابتدا از مادر و بعد از هر دو گله دفاع کرد.

Notice that this phrase describes a choice, not just a feeling.

توجه کنید که این عبارت یک انتخاب را توصیف می‌کند، نه فقط یک احساس.

Now, try a sentence of your own.

حالا جمله‌ای از خودتان بسازید.

Who stood up for you at a difficult moment?

چه کسی در لحظه‌ای دشوار از شما دفاع کرد؟

And when might you take someone's place to help them?

و چه زمانی ممکن است برای کمک، جای کسی را بگیرید؟



The story asks what leadership looks like when the person with power is safe but others are not.

این داستان می پرسد رهبری زمانی چه معنایی دارد که فرد قدرتمند در امان است، اما دیگران نیستند.

Compassion can begin with one person, then widen to everyone affected.

دلسوزی می تواند از یک نفر آغاز شود و سپس همه آسیب دیدگان را در بر بگیرد.

You can find the full transcript, vocabulary and practice at Your English Toolbox.

شما می توانید رونوشت کامل، واژگان و تمرین را در Your English Toolbox پیدا کنید.

Thank you for listening, and I will see you in the next story.

از اینکه گوش دادید ممنونم و در داستان بعدی می بینمتان.

